

[۶]

حالم

حال کبوتری‌ست، آزاد  
در آسمان کبوترباز این محل.

حالم

حال گنجشکی‌ست  
پناه برده به گرمای سیم‌های برق.

حالم

حال تخته سیاهی‌ست  
شاد از نبودن آتش، کشیدن از یک گچ.

حالم

حال شامگاه بره‌ای‌ست  
قربانی پایکوبی این نسل بی‌گذشت.

دیگر مهم نیست

روزی اگر بارها لگد شوی  
گل بودن‌ات، میانه این فرش آرزوست.



## چند قرص می‌ارزد؟

سفرم آغاز شد  
سفری تا دل پیدا شدنِ قامتِ رنج  
سفری تا هیهات.

نه که تو فکر کنی،  
به تماشای گُلی می‌روم از جنس بلور،  
که هر آنچه به نگاهی زیباست؛  
تا نهایت نرود  
جز نگاه به غم آویخته‌ تو، که نهانش پیداست.

\*\*\*

آری ای وندام!  
خواب بودی و گرم  
گرم یک کودکِ نازک اندام  
با نگاهی نیم‌باز  
که لب‌اش می‌خندید  
به هر آنچه، که به سختی آزد  
من و تو را، ما را  
به هر آنچه که بهای عمر بود  
من و تو بود، ما بود

دلِ خورشید خواهد  
 که بیاشوبد، خواب  
 خوابِ یک، مادر و فرزند شاد .

تو مرا می‌بخشی

یادگاری‌ام را

بر رَفِ آینهٔ پرشور و زلال  
 -تارکِ پاک دل‌ات- جان دادم  
 که همه، سهم من از این دنیاست:  
 شیشه‌ای، پُر ز بهارِ نارنج  
 کهنه نارنج‌هائی  
 که ز اعماقِ درختانِ گره خورده به هم  
 - یادستان -  
 با تب و تاب، چیدیم.

تو مرا می‌بخشی

سخت‌ترین کار، گذشتن از توست،  
 که به عشق، آموختی:  
 هر چه را پایانی‌ست.  
 و بهار آمد و از پا افتاد  
 پای بارانی‌ما.

آه ای وندام!  
 سفرم آغاز شد،  
 سفری تا دل پیدا شدن قامت رنج؛  
 سفری تا هیهات.

نه که تو فکر کنی،  
 جان پناهی دارم،  
 که چو گرگ می دانم،  
 ابرها منتظرند؛  
 پای ام اکنون به بیابان برسد.  
 من که تقدیر، به فرسودگی ام، ریشه دواند.  
 \*\*\*

آری ای پاک ترین گمشده ام!  
 سفرم آغاز شد،  
 سفری تا دل پیدا شدن قامت رنج؛  
 سفری تا هیهات.

نه که تو فکر کنی  
 که نیاز، خاطره هاست،  
 که تقلای دل و پنجره و سقف و سکوت؛  
 آخر قصه ماست.